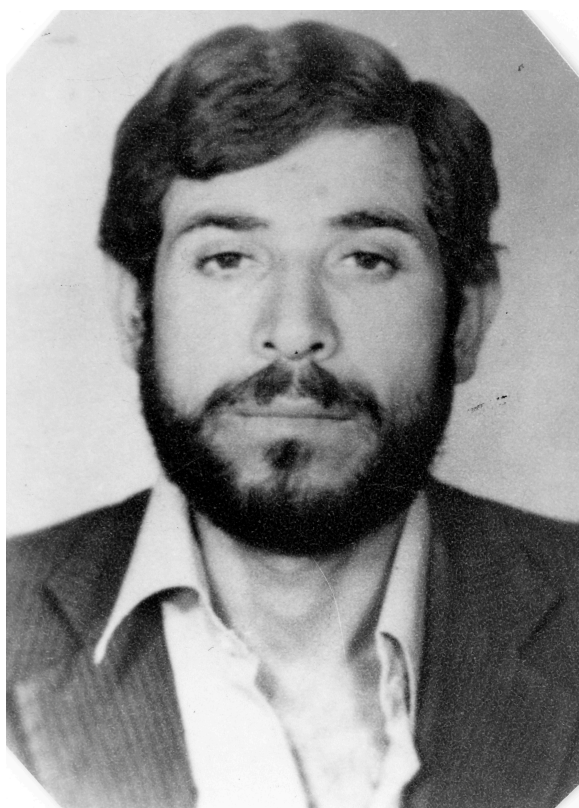


## شهید حسین درگویی



از بشارت علی  
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	احمد
تاریخ تولد	۱۳۳۷/۰۶/۰۶
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۳/۱۰
محل شهادت	خرمشهر
مسئولیت	راننده
نوع عضویت	جهادگر
شغل	کارمند جهاد
تحصیلات	پنجم ابتدایی
مدفن	بادوله

## زندگینامه

چند مدتی که از انقلاب گذشت و صدام بعثی به ایران حمله کرد، حسین وارد جهاد سازندگی شد و فوری به جبهه اعزام گردید. مرتبه ی اول که به جبهه رفت، طوری مجروح شد که انتظار زنده ماندنش را نداشتیم... از ناحیه ی سر و بدن مجروح شده بود. حدود ۲ تا ۳ ماه در بیمارستان فاطمه ی زهرا ی بوشهر بستری بود و بعد هم که به خانه آمد حدود ۲ تا ۳ ماه بستری بود.

بعد از این که حال او بهتر شد، در صدد فراهم ساختن زمینه ی ازدواجش بر آمدیم. مراسم خواستگاری انجام گرفت و می خواستیم مراسم عقد را بر پا کنیم. لباس و حلقه ی انگشتری هم گرفتیم، اما او گفت: «تا من به جبهه بروم و برگردم، بعد از آن مراسم را برگزار می کنیم، الآن وقت عروسی من نیست، چون که در جبهه به راننده ی لودر نیاز دارند».

بعد از ترخیص شدنش از بیمارستان، همیشه آرزوی بازگشت به جبهه را داشت. پزشکان و دوستانش با توجه به وخامت حالش به او سفارش می کردند که باید استراحت کنی تا بهبودی کامل پیدا کنی. اما عشق به امام (ره)، انقلاب و جهاد در راه خدا او را لحظه ای آرام نمی گذاشت. دوباره به جبهه رفت و در خط مقدم با لودر سنگر می ساخت.

سرانجام برای آخرین بار قبل از اعزامش به جبهه، در یکی از مسجدهای چغادک، مثل کسی که از تحصیلات عالی برخوردار باشد، سخنرانی مهیجی نمود. با همه خداحافظی کرد و گفت که من دیگر بر نمی گردم. حدود یک ماه در جبهه بود که دوباره زخمی شد. به محل همان زخم های قبلی ترکشی اصابت کرده بود و به کلیه هایش آسیب جدی رسانده بود و آنها را از کار انداخته بود. پس از یکی دو روز بستری بودن در برازجان و بوشهر و بعد از آن انتقال وی به شیراز، نهایتاً به شهادت رسید.

راوی: «برادر شهید حسین درگویی»

## وصیت نامه

قسمتی از وصیت نامه شهید درگویی  
قابل نیستم و اگر به شهادت رسیدم به تمام برادران حزب الله خبر بدهید تا بیایند سوره حمد بر مزارم بخوانند و  
ناراحت نشوید و گریه نکنید برای من و لباسی که من خریده ام برای عروسی ، امیدوارم زن برای عبدالحسین  
بگیرید امام را پشتیبانی کنید و نگذارید تنها بماند و اگر انشا الله شهید شدم در روستای بادوله مرا پیش قبر  
برادرم حسین توپال خاک نمایید .

به نام خدای شهیدان  
ای شهیدان غم غریبی بر شانه هایمان سنگینی کرده ،  
چراغ راهمان شوید ، چنانچه بوده اید  
دستای دنیای ما را بگیرید

معبر شعر فرجام  
با این همه شقایق پرپر چه می کنید ؟  
با قلب غم گرفته مادر چه می کنید ؟  
حاشا کنید پیش پدر جرم خویش را  
با نعل غرق خون برادر چه می کنید ؟  
پاییز را به باغچه مهمان کنید  
با روح سبز سرو و صنوبر چه می کنید ؟  
فردا که بی نقاب سراپا ندامتید  
در پیش گاه حضرت داور چه می کنید ؟  
گیرم که سوخت ساقه از آتش شما  
با عشق این همه نهال تناور چه می کنید ؟  
شهید حسین درگویی

لالهای از لالهها درگویی است      عطر آگین چون گل شب بویی است  
سال سی و یک به دشتزار      چشم بگشوده حسین در آن دیار  
چهار ساله مادرش از دست داد      رحمتش با دا چنین طفلی بزاد  
فقر او محروم از تحصیل کرد      لا جرم فارغ زقال و قیل کرد  
پانزده ساله بهر کار در شهر شد      او غریق سختی این بحر شد  
از تبار کربلا بود این حسین      بهر او گریان شده با شور و شین  
نورایمان کودکی در دل داشت      بذر عشق از کودکی در دل بکاشت  
با نماز و روزه دل تطهیر کرد      تا شهادت نفس را رنجیر کرد  
مدت دو سال در بحرین بود      کار کردن خود ادای دین بود  
چون شنید از دور صوت انقلاب      سوی ایران باز آمد پر شتاب  
عشق او این انقلاب و رهبرش      پرچم توحید بالای سرش  
در چغادک رفت با اهل و عیال      بود دائم بهر جانان جان نثار  
هر کجا نامی ز رهبر می شنید      لرزه می افتد و جانش می پرید  
بر ندای رهبرش لبیک گو      نام او فریاد زد کو به کو  
یاور راه امام و انقلاب      وقف میهن شد نه آرام و نه خواب  
تا که شد بهمن ماه انقلاب      نقشه طاغوت شد نقش بر آب  
در جهاد آغاز شد سازندگی      تا که ایران سر بگیرد زندگی

لحظهای آرام در کارش نبود      سست پیمانی به کردارش نبود  
 در چغادک یاد و نامش زنده است      انجمن از عشق او پاینده است  
 چون که نامردان زدند آهنگ جنگ      همتی باید نه آرام و درنگ  
 شد به جنگ خرداد ماه سال شصت      تا ز صدامی بگیرد ضرب شست  
 بس چه سنگر ساز بی سنگر بدند      از مس خود دور گشته زر شدند  
 زیر آتش بار دشمن وقت کار      ترکش خمپاره کرد او را شکار  
 چونکه زخمی شد در این صودا گری      بیست روزی شد به مشهد بستری  
 چونکه درمان گشت با بهبودی رسید      مرغ جان در آرزوی جبهه دید  
 می شود آیا که عاشق رام کرد      هر چه گفتم صبر ، نا آرام کرد  
 لحظهای دل را به دست کسی نداد      در ره حق لحظه ای وایسی نداد  
 بار دیگر رفت تا یاری کند      با رفیقان باز همکاری کند  
 سوم خرداد در سالی که رفت      با جراحات عازم شیراز گشت  
 کل فواد فی مصابک ناریه      کل عین فی فراقک باکیه  
 از وصیت نامه اش باید نوشت      حرف حرفش همچو بستان و بهشت  
 بر مزارم حمد خوانید و سلام      من چنین تکلیف را کردم تمام  
 بعد من گریان نباشید و غمین      راه و رسم عاشقی باشد همین  
 با برادر اینچنین گفته حین      جشن گیرید شادی عبدالحسین  
 گر بمیرم من به سنگرهای پاک      بسپرنده ما را به بادوله به خاک  
 روح او شاداب و راهش مستدام      روضهی روح پرورش بادا به کام

قطره ای از دریا

خداوندا

پناه می بریم به تو از فساد انگیزی شیطان رانده شده ، و کید او و دامهای او و از اعتماد به دروغهای او ، و وعده های او و از اینکه به طمع انداز و نفس مرا برای گمراه کردن از طاعت تو و خوار ساختن ما را به سبب نافرمانی تو .

او می خواهد تعلیمات شیطانی خود را در نظر ما خوب جلوه دهد ، و گران سازد آنچه زشت و مکروه است در پیشگاه تو ...

خداوندا او را در قلب ما راه و دخالت مده و در دل ما او منزل و موطن قرار مده .

الهی :

آنچه را زینت داده برای ما . باطل است آن را به ما شناسان و از آن نگاه دار و بینا نگردان ما از بیدار و در دل ما میاندا از آنچه که سبب غفلت ما می شود .

صحیفه سجادیه



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران